اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم به مناسبت تعریفی که مرحوم شیخ از بعضی از معاصرینشان نقل کردند و مناقشه ای که فرمودند مرحوم آقای اصفهانی یک تعلیقه مفصلی دادند و مطالب خوبی را اجمالا مطرح کردند و ما به احترام ایشان سعی می کنیم کل مطلب ایشان خوانده بشود، حالا اگر جایی یکمی زیادی بود ردش می کنیم و إلا و چون اجمالا راجع به بحث اعتبار و انشاء و این ها ایشان وارد بحث شدند غیر از این که مناقشاتی که هست عرض کردیم برای تکمیل بحث هم دیگه مجبورا تقریبا از بحث یکمی خارج می شویم، یک اجمالی هم از مقاله مرحوم آقای طباطبائی در آن اصول فلسفه که در جلد دو است، بحث ادراکات اعتباری، آن دیگه همه اش را نمی خوانیم بلکه رئوس مطالبش را که ایشان مطرح فرمودند و یک مقداری توضیح راجع به آن داده می شود.

مطلب اولی که ایشان فرمودند توضیح المقام برسم امور، مطلب اول این که الفاظ وضع شدند برای معانی نفس امریه، حالا به تعبیر بعضی ها معانی نفس امریه که نفس امر اوسع از مقام واقع است یعنی معانی عینیه را هم می گیرد مثل لفظ آب مثلا، صورت وجود ذهنی را هم می گیرد، وجود لفظی را هم می گیرد، وجود کتبی را هم می گیرد، به تعبیر ایشان وجود اعتباری را هم می گیرد، وجود انشائی را هم می گیرد. من دیروز توضیحات کافی عرض کردم که مرحوم آقای اصفهانی مرادشان از اعتبار آن چیزی است که در افق نفس وجود دارد و مرادشان از انشاء ابراز آن است، ظاهرا مراد ایشان این طور باشد و عرض کردیم اصولا شاگرد ایشان مرحوم آقای خوئی فارق بین اخبار و انشاء را به این معنا می دانند چون معروف و مشهور این است که در باب انشاء بیان و ابراز آن ما فی الواقع است، ما فی الخارج است، ما فی نفس الامر است که اوسع باشد و انشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه است، معنا را ایجاد می کند. مرحوم آقای خوئی یک مطلبی دارند که این جا هم چون آقا شیخ محمد حسین دارند حالا ما آن مطلب ایشان را برای همین گفتیم که اصولا لفظ صلاحیت ندارد که ایقاع بکند، نمی تواند در خارج ایجاد بکند، جز علل وجودی شیء نیست که در خارج ایجاد بکند یا در

عالم اعتبار، اعتبار را خود انفسان فی نفسه اعتبار می کند، انشاء کارش ابراز است لذا مرحوم آقای خوئی هر دو را به معنای ابراز گرفتند هم انشاء و هم اخبار را و فرقش این است که در باب انشاء ابراز اعتبار نفسانی است، آن چه که شما اعتبار کردید آن را ابراز می کنید. در باب اخبار ابراز واقع است، آن چه که در واقع و در متن واقع در نفس الامر، حالا اعم از واقع خارجی، آن را شما ابراز می کنید لذا در هر دو به یک معناست، به معنای ابراز است، فقط مبرزَش فرق می کند و إلا هر دو ابراز است.

ما در همان بحث خودش هم یک توضیحی عرض کردیم اصولا ابراز چون شبیه این هم هست، ابراز را معنای یک کلام قرار دادن این دقیق نیست مثل این که معنای صیغه افعل را بعضی ها هیئت طلبیه گرفتند، نسبت طلبیه.

عرض کردیم این معنای نسبت طلبیه هم دقیق نیست چون اصطلاحا نسبت طلبیه بعد از طلب است، نسبت اصولا بعد از طلب است، وقتی من طلب کردم نسبت از آن انتزاع می شود، نسبت بعد از طلب انتزاع می شود، این نمی شود معنای طلب باشد یعنی وقتی من گفتم آب بیاور یک نسبتی را بین طالب و مطلوب، آوردن آب و مطلوب منه یعنی آن پسر یا مکلف، از این سه تا یک نسبتی به نام نسبت طلبیه انتزاع می شود، بین طالب، مطلوب، مطلوب منه. این سه تا را در نظر می گیرند نسبت انتزاع می شود پس این طلب نیست، این بعد از طلب انتزاع می شود. درست نیست بگوییم هیئت افعل برای نسبت طلبیه است، برای خود طلب است نه نسبت طلبیه. نسبت بعد از طلب انتزاع می شود، ابراز هم همین طور است، ابراز انتزاعی است، معنای انشاء نیست، معنای اخبار هم نیست. ببینید دقت بکنید معنای اخبار به این معنا که چون ابراز اخبار است از این معنای اخبار هست معنای انشاء نیست، چون ابراز بعد از این که من گفتم ازش می گوییم ابراز کرد، این ابراز یک معنای انتزاعی است، بعد از گفتن من، بعد از این که گفتم جئنی بماء، وقتی گفتم بعتُ، بعد از گفتن من می گوییم این اعتبارش را ابراز کرد پس این نمی شود معنای خود انشاء باشد لکنک این مطلبی که مرحوم آقای خوئی فرمودند در آن جا در خلال کلمات مرحوم آقای اصفهانی هم هست، می خواستم این را برای این جهت بگویم، احتمال قوی دارد که مرحوم آقای خوئی مطلب را از مرحوم آقای اصفهانی گرفتند بعد خودشان یکمی سر و سامان دادند و مرتبش

کردند. علی ای حال آن مطلبی را که ایشان از آقای خوئی نقل کردیم مضمونش در کلمات مرحوم آقای اصفهانی هست، آن مضمون و مطلب هست.

عرض کردیم یکی از نکات مهم در کلمات مرحوم آقای اصفهانی فرق بین وجود اعتباری و انشائی است، این یکی از اشکالات اساسی ما به ایشان است، دیروز یک مقدار عبارت ایشان را خواندیم. ایشان حرفش این است:

و علیه فمعنی البیع إذا کان هو التملیک فالموضوع له طبیعی التملیک

آن معنای واقعی، واقعی به معنای نفس امری، آن معنای عام طبیعی که القابل لجمیع أنحاء الوجود

مراد از وجود، وجود تملیک است

لا الطبیعی الموجود بوجود إنشائی

نه این که آن طبیعی ای که در ضمن وجود انشائی است

و لا الطبیعی الموجود بوجود حقیقی

مراد ایشان از حقیقی یعنی اعتباری، ایشان اعتباری را به لحاظ این حقیقی می دانند که در افق نفس یک واقعیتی دارد، شما در افق نفس اعتبار کردید پس حقیقی می شود، مرادش از حقیقی این است نه این که مثل این کتاب در خارج هست. مراد ایشان از حقیقی غیر از عینی خارجی است یعنی این در حقیقت وجود دارد و آن اعتبار است چون شما به عنوان یک شخص این اعتبار در افق نفس شما پیدا کرد.

پرسش: انشائی هم به همین دلیل حقیقی می شود

آیت الله مددی: انشاء ابراز آن است، ایشان می گوید این انشائی ابرازش است

پرسش: ولی در واقع با این معنا که فرمودید آن هم حقیقی است

آیت الله مددی: نه دیگه، این انشاء می شود و لذا سابقا هم عرض کردیم، آقاضیا هم یک حرف عجیبی دارد ایشان حکم تکلیفی را انشائی نمی داند، اعتباری نمی داند، ایشان خلاف همه فقها و علمای اسلام ایشان قائل است که اگر گفت آب بیاور، این حکم تکلیفی وجوب آب آوردن این اعتباری نیست، این امر حقیقی است، شاید هم به ذهن شما به این بود و نکته اش را هم این می داند که من یک اراده ای داریم که اراده تشریعی است، اراده تشریعی یعنی من به عهده شما آب آوردن را گذاشتم، این اراده تشریعی است و این اراده را ابراز کردم، ابراز هم که امر تکوینی است، هر دو تکوینی است پس اعتبار کجا دارد؟ این خلاصه حرف مرحوم آقاضیا است لذا مرحوم آقاضیا احکام تکلیفی را اعتباری نمی دانند، احکام وضعی را اعتباری می دانند، احکام تکلیفی را اعتباری می دانند. گفتیم آقایان اهل سنت غالبا احکام تکلیفی را اعتباری می دانند احکام وضعی را از مقوله اخبار می دانند، حکم نمی دانند لذا در این مثال آیه مبارکه اقم الصلوة لدلوک الشمس آن ها اقم الصلوة را حکم می دانند، دلوک شمس را اخبار می دانند، این را ما توضیح دادیم چون در مبانی اصحاب ما نیامده، در مبانی اهل سنت آمده، آن ها حکم وضعی را اخبار می دانند، اخبار به چه معنا؟ یعنی این نماز یک عملی است این جوری: در وقت معین، کیفیت معین، سوره دارد و فلان دارد، این احکام وضعی جزئیت، شرطیت، مانعیت، این ها تمام بیان ماهیت نمازند لذا جنبه اخباری پیدا می کنند و ما توضیحات کافی عرض کردیم هر دو اعتباریند، دیگه حالا تکرارش نکنیم. غرضم به هر حال یک تعبیری را مرحوم آقای اصفهانی دارند ما مجبوریم هِی تکرار بکنیم تا جا بیفتد.

بعد ایشان می فرماید:

لا الطبیعی الموجود بوجود انشائی، و لا الطبیعی الموجود بوجود حقیقی

من می خواستم اولا بگویم مراد ایشان از حقیقی در افق نفس است، اعتبار، انشائی ابرازش است، ابراز آن اعتبار است، این را انشائی می گویند. ایشان این طور فرمودند.

و عرض کردیم در نظر ما اولا این مطلبی که ایشان فرمودند القابل لجمیع انحاء الوجود واقعیت ندارد، عرف از کلمه بیع وجود انشائی را می فهمد. این که الفاظ وضع شدند این اشکال ندارد اما این که فرض کنید مثلا بگوید من آب خوردم مراد از آب یعنی آب عینی

نه این که آب ذهنی، وجود لفظی آب را که نخورده، وجود ذهنی آب را هم که نخورده، همین آب خارجی، این هست که یک لفظ ممکن است فی نفسه برای یک معنای واسعی در نظر باشد اما از طرف دیگر یا در وضع یا در استعمال گاهی اوقات محدود می شود، فرض کنید مثلا در لغت فارسی نشستن، نشستن است. در لغت عربی اگر از قیام باشد یک اسم دارد، از جلوس باشد یک اسم دیگه دارد، از خوابیدن باشد اسم دیگه، این منافات ندارد محدودیت آن.

و لا الطبیعی الموجود بوجود حقیقی فهو کسائر الألفاظ و معانیها

این مطلب کسائر الالفاظ روشن نیست

پس من همین جور می خوانم چون می خواهم بگویم شما هم اگر خواستید فکر بکنید بدانید کجا، این که ایشان انشائی را از اعتباری جدا گرفته و آن وقت عرض کردم این ها نکته را این گرفتند که شما در انشاء ابراز اعتبار می کنید. ما حرفمان این است که نه خود این ابراز انشاء است، اعتبار است اصلا، تا قبل از این اگر یادتان باشد ما عرض کردیم بعضی از آقایان می گویند حکم مراحلی دارد حکم انشائی، حکم فعلی، حکم منجز، حکم مراتبی. تعبیری عرض کردم در کفایه هست حکم فعلی و حکم انشائی، حکم انشائی را اعم می داند ولو اوامر امتحانیه باشد، یعنی انشائی اوامر امتحانی، ایشان گاهی شانی می گیرد، فعلی آن است که حقیقی باشد یعنی فعلا طلب توش باشد.

مرحوم آقای نائینی و شاگرد ایشان آقای خوئی فعلیت را به یک معنای دیگر گرفتند، من این ها را چند بار توضیح دادم، گفتیم بعضی از آقایان هم فعلیت را به این معنا گرفتند حکم بعد از جعل ابراز بشود، انزال کتب و ارسال رسل. یعنی به عبارة اخری اگر پارلمان یا مجلس حکم را تصویب کرد این حکم تصویب شد اما این هنوز انشائی است، فعلی نیست. فعلیت حکم به این است که از راه رسانه های عمومی به مردم ابلاغ بشود، نه ابلاغ بلکه اعلام بشود. در رسانه های عمومی، آن وقت حکم می شود، تا به اعلام نرسیده حکم نیست یعنی به این معنا واقعا آثار حکم، این خیلی نکته ای است که کرارا عرض کردیم، شاید حدیث نهج البلاغه هم ناظر به این باشد، اگر شما فهمیدید که در پارلمان این حکم تصویب شده اما هنوز اعلام نکردند، شما رفتید مخالفت کردید دستگاه قضا نمی تواند

شما را محاکمه بکند، می گوید می دانستی این حکم را، خب می دانستم اما اعلام نشده. می دانستم چنین چیزی هست، این را خبر داشتم اما ابلاغ نشده، فعلیت حکم که بهش اعتبار می گوییم به ابراز است، اصلا آن وقت حکم می شود و آثاری که در احکام هست بر احکام فعلیه منجزه است، آثار جزائی. تا تنجیز هم نرسد باز آثار جزائی نرسیده است. اول باید فعلیت پیدا بکند یعنی باید اعلام بشود، بعد وصول به مکلف بشود تا منشا آثار بشود.

البته این هست که اگر حکم در یک مراحلی اعلام شد و مکلف مثلا کوتاهی کرد آن حکم منجز است، آن مشکل ندارد یعنی این تنجیز نکته خاص خودش را دارد اما اگر می دانید حکم هست اما هنوز ابلاغ نشده جزا و ثواب ندارد، ثواب و عقاب ندارد، شاید حدیث نهج البلاغه هم ناظر به این باشد، إن الله فرض فرائض و حدّ حدودا و سکت عن اشیاء، لم یسکت عنها نسیانا فلا تتکلفوا، شاید یک مرحله اش این باشد، شاید به معنای این باشد که اصلا تشریع نکرده، در آن جا ملاکات بوده اما به تشریع نرسیده. احتمال دارد تشریع بوده ابلاغ نشده است.

علی ای حال کیف ما کان پس یک: ایشان وجود انشائی را غیر از اعتباری گرفتند، اعتبار را همان در افق نفس گرفتند، عرض کردیم آن چه که در افق نفس وجود دارد فقط یک نوع حتی تصور هم صدق نمی کند، بیشتر تخیل است، یک صورت خیالی است، چرا؟ سرّ نکته اش را عرض کردیم نکته اعتباری بودن را خوب دقت بکنید، نکته ای که یک امر اعتباری است یک تصرف در امر عینی و واقعی است. لذا چون امر عینی و واقعی نیست اصلا از محدوده فلسفه بالکل خارج است. اصلا نکته امر اعتباری این است که تصرف در امر واقعی است، در یک امر واقعی تصرف می کند مثلا اگر اعتبار کرد که زید شیر است خیلی خب اما اعلام نکرد، من در ذهنم گذاشتم که این مثل شیر است اما به مردم نگفتم، کسی ترسی و خوفی پیدا نمی کند، آن جهتی که می خواست نمی شود. مجرد این که در نفس اعتبار بکند به لحاظ شجاعت مثل شیر، این اثر نمی کند، اثرش این است که بگوید شیر آمد. قبل از این که ابراز بشود آن اعتبار هیچ است. یک نکته ای را مرحوم آقای طباطبائی دارد که چون من بعد می خواهم بخوانم آن جا توضیحش را می دهم. خوب تصور بکنید، این تصور هم نیست، چرا؟ چون واقع نیست، آنی که واقع است شیر شیر است، زید که شیر نبوده. خوب دقت

بکنید. مرحوم آقا شیخ محمد حسین اگر از این راه وارد می شدند با همدیگر زودتر کنار می آمدیم. ببینید اعتبار هیچی نیست، در حد یک تصور هم نیست، چرا؟ چون به نظر ما اعتبار تصرف در واقع است، این تصرف در واقع تا ابراز نشود معلوم نیست اصلا، فرض کنید من تصور کردم زید مثل حاتم است، زید مثل شیر است، مثل گرگ است، مثل مار است، هیچ اثر ندارد، در حد یک تخیل است، این که ایشان، بله خب قوه خیال جز امور حقیقی و متاصله است اما این که ایشان تصور کرده که این یک امر اعتباری است این اعتبار نیست، چرا؟ آن نکته فنی این است این نکته را مرحوم آقای طباطبائی دارد، ایشان ندارد اما آقای طباطبائی دارد. ایشان معنا می کند امر اعتباری آن است که، به اصطلاح بنده البته، این اصطلاح را ایشان ندارد، من عبارت ایشان را بعد می خوانم، امر اعتباری اعطاء حد الشیء لغیره، در حقیقت شما می آئید این کار را می کنید که آن لباس شیری را به زید می پوشانید، زید را شیر می بینید. امر اعتباری چون هیچی نیست و تصرف است و ابداع است طبیعتا باید نکته ای را در نظر بگیریم، حالا این ها را بعد توضیح می دهم. حالا اگر بخواهیم همه این ها را این جا بگوییم پس بگذارید شرح بیشتر این مسائل اعتباری و حقیقتش را در شرح رساله مرحوم آقای طباطبائی عرض بکنیم.

غایة الأمر أن ما عدا المعانی المعاملیة أو الطلبیة غیر قابلة إلا للوجود العینی و الذهنی ـ کلفظ الماء و التراب ـ و المعانی المعاملیة الأعم من العقدیة و الایقاعیة قابلة للوجود الانشائی و الحقیقی

این قابل دو تا وجود است، انشائی و حقیقی، همین مشکل ما با ایشان همین دو تائی است

الذی هو عین الاعتباری

عرض کردم مرادشان از حقیقی یعنی اعتباری، این عبارت صریح است، الذی هو عین الاعتباری

من حرفم این است آنی که در ذهن شماست اعتبار نیست، مجرد یک تخیل است، قوه خیال است. البته می دانید هم قوه خیال هم قوه وهم است هر دو، ما در مباحث اصول توضیح دادیم اگر قوه خیال تصرف بکند این اصول محرز درست می کند، اگر قوه وهم تصرف بکند اصول غیر محرز درست می کند. حالا بگذارید این ها را یک وقت دیگه توضیح بدهم. حالا یک مقدار عبارت ایشان را بخوانیم

الذی هو عین الاعتباری و کذلک المعانی الطلبیة وشبهها قابلة لکلا النحوین من الوجود

عرض کردم بحث اعتبار یک بحث عامی است، روی این حساب ما اینی که ایشان آورده که مثلا طلبیه و معاملیه، نه به این دو تا ختم نمی شود. من دیروز عرض کردم این بحث توسعه دارد حتی مثل نیابت، نیابت هم یک نوع اعتبار است و لذا عرض کردم این که بعضی ها هستند مثلا مشهد زیارت می خواند زیارت را از طرف خودم و پدرم، طرف خودم اصلا غلط است چون انسان هر فعلی را که انجام داد مال خودش است، این دیگه طرف نمی خواهد، این دیگه اعتبار نمی خواهد، از طرف خودم و پدرم ، پدرم اعتبار می خواهد خودم اعتبار نمی خواهد. این که از طرف خودم چون هر فعلی که از انسان صادر می شود مال اوست، او نمی خواهد بگوید این فعل مال من است. این گفتن ندارد، این امر حقیقی است، بخواهد این را برای پدر قرار بدهد اعتباری است

پرسش: مثلا در حج واجب که به نیابت انجام می دهند از طرف یکی دیگه است

آیت الله مددی: آن جا نمی گوید از طرف خودم، نه در زیارت نامه های مشهد می گویند از طرف خودم و از طرف پدرم، طرف خودم نسبت نمی خواهد. در حج که قطعا می گوید طرف میت، اگر اسم نبرد قطعا مال خودش است

پرسش: نه اصلا این یکی می شود، یعنی شما بگویید فعل خودش این را می رساند خب نمی رساند دیگه

آیت الله مددی: چرا خب نیابت قصد نیابت است

پرسش: نه او دارد می گوید، می گوید من به نیابت از فلان میت

آیت الله مددی: تمام شد

پرسش: شما می گویید در زیارت نامه از طرف خودم

آیت الله مددی: از طرف خودش نیست، برای میت حساب می شود.

ما در بحث نیابت یک بحث خاصی داریم با این آقایان یکمی هم فرق داریم. عرض کردیم وجوه محتمل در این ها، چون تنزیل است و اعتبار است، حالا نمی خواستیم حالا که شما فرمودید، چون تنزیل و اعتبار است چون در کلمات آقایان نیامده، کلمات مرحوم سید هم

در عروة مشوه است، حالا من نظر خودم این است که یکمی مرتبش کردیم، از این تشبیه در آوردیم. عرض کردیم نیابت چون یک نوع تنزیل است، تنزیل یک عرض عریضی دارد، محدود نیست، این که می گویند مثلا مقام ثبوت سه صورت فرض می شود. در باب تنزیل هزاران فرض می شود کرد چون واقعی نیست، تصرف است، هزاران نحو تصرف را شما می توانید بکنید، این که سه تا و چهار تا و پنج تا ندارد. سه تایش اساسی است در باب تنزیل در باب نیابت:

۱. تنزیل بدن که بدنِ من بدل نائب بشود، بدن. البته این تنزیل فقط لفظ نیست، باید ترتیب آثار بدهد، این تنزیل معنایش این است مثلا بنا بر این مرد نمی تواند خودش را تنزیل زن بکند چون بدن مرد غیر از بدن زن است، زن یک حجاب معین در نماز دارد، مرد معین دارد پس یک تنزیل بدن که عرض کردیم مشکل ندارد اما این از ادله در نمی آید، اصلا از ادله تنزیل بدن در نمی آید

۲. تنزیل عمل: عمل من عمل او باشد، عرض کردیم این هم معقول است مثل تنزیل بدن، این نمازی را که بنا بود فلانی بخواند من می خوانم، حجی که بنا بود فلانی انجام بدهد من انجام می دهم.

۳. تنزیل ثواب:

عرض کردیم چون به این صورت در کلمات اصحاب ما طرا اجمعون نیامده این فرض کنید این حقیر سراپا تقصیر این را مرتبش کردیم. تنزیل بدن معقول است اما واقع نیست، تنزیل عمل هم معقول است هم واقع است و تنزیل ثواب. عرض کردیم آن چه که ما از مجموعه ادله استظهار کردیم این است، در واجبات تنزیل عمل است، در مستحبات تنزیل ثواب است. این هم یک قاعده، اگر درست بشود و اثبات بشود خیلی کارساز است. در واجبات تنزیل عمل است و لذا اگر ثابت نشد این نیابت در واجبات، قاعدتا باید تنزیل ثواب قائل بشویم، آن وقت تنزیل عمل یعنی چی؟ یعنی اگر شخصی چهل سال فسق و فجور کرد نماز نخوانده شما بعد از مرگش برایش خواندید تنزیل عمل شد یعنی مجزی است یعنی کانما چهل سال را خوانده. اما اگر آمدید گفتید آن چهل سال نخوانده، شما هم که خواندید خیلی خب ثواب بهش می رسد، این می شود تنزیل ثواب. ببینید لفظ نگویید، تصور معنا و لوازمش را بکنید. اگر از

روایت در آوردید که اگر کسی برای کسی نماز خواند ذمه او فارغ می شود این تنزیل عمل می شود، اگر از روایات در آوردید که برای او درجه دارد، ثواب دارد این می شود تنزیل ثواب، روز قیامت عقاب می شود که چرا نماز نخواندی اما یک ثواب چهل سالی هم که برایش نماز میت فرستادند داده می شود.

عرض کردیم با تامل در مجموعه روایات و ادله این به ذهن ما آمد تنزیل عمل معقول است لکن غیر واقع. تنزیل عمل معقول است و واقع و در واجبات، اینی هم که شما فرمودید در حج این است چون تنزیل عمل است و تنزیل ثواب در مستحبات، عمل عمل شماست لکن ثواب این را به پدرتان می دهند، اگر گفتید از طرف پدر، البته در مستحبات هم تنزیل عمل معقول است نه این که معقول نیست، در مستحبات هم می گویید کانه پدر من زیارت کرده، در آن جا هم معقول است لکن چون یک قاعده کلی داریم هر جا که تنزیل بود و اعتبار بود باید به قدر متیقن اعتماد کرد، خوب دقت بکنید. هر جا که امر واقعی بود خود واقع را بررسی می کنیم. هر جا که اعتبار و تنزیل بود این قاعده کلی بین فقهاست به آن مقدار واضح و روشن اکتفا می کنیم. به آن مقداری که واضح است چون در باب مستحبات با تنزیل ثواب تمام می شود، نیازی به تنزیل عمل نداریم و إلا ممکن است در مستحبات هم تنزیل عمل باشد. دقت می کنید؟ چون تنزیل است، نکته را عرض کردم، نکته اساسی چون تنزیل است، چون اعتبار است، چون واقع نیست، آن وقت ما می شود تنزیل بدن هم باشد اما چون نیاز نداریم که بدن نائب را بدن منوب عنه قرار بدهیم، بله اگر ملتزم شد گفت این منوب عنه مثلا یک پای چپش درد می کرد وقتی سجده می کرد این جوری سجده می کرد شما هم همین جوری سجده بکن، مثلا، این تنزیل بدن است لکن ما دلیل نداریم، در باب نیابت هایی که داریم دلیل نداریم تمام خصوصیاتی که بدن منوب عنه داشت نائب هم آن خصوصیات را داشته باشد، اگر ظن بود ظن مثلا نیابت بکند، مرد ازش نیابت نکند، چون این ها را دلیل نداریم لذا تنزیل بدن قائل نشدیم.

تنزیل عمل هم ظاهرا باید قائل بشویم، چرا؟ چون هدف فراغ ذمه است، اگر می خواهد فراغ ذمه بشود باید تنزیل عمل بشود دیگه، آن چهل سال نماز نخوانده من دارم زحمت می کشم چهل سال نماز می خوانم یعنی فراغ عمل، یعنی روز قیامت بگویند تو نماز خواندی، اگر بخواهند بگوید تو نماز خوانندی باید تنزیل عمل بشود، به تنزیل ثواب فراغ ذمه نیست.

نکته روشن شد؟ این ها چون همه لمّ و اسرار خیلی ریزی است که در باب اجتهاد و استنباط تاثیر دارد، الان هم مباحث نیابت عروه را نگاه بکنید متاسفانه تشویش دارد، ما این را یک مقداری منظمش کردیم که سر و سامان پیدا بکند. اما در مستحبات تنزیل عمل معقول است، تنزیل بدن معقول است، اشکال ندارد، چون اعتبار است دیگه، معقول است لکن چون قاعده کلی دیگر ما این است که در باب تنزیل به مقدار قدر متیقن، به مقدار لازم تنزیل می کنیم چون تنزیل است، تصرف است. در باب مستحبات نکته ای ندارد که عملش عمل پدرش است، این نکته ای ندارد. ثوابش کافی است. در باب مستحبات اگر نکته این باشد که مثلا کانما پدر حاضر بود تنزیل عمل می شود، اگر نکته این باشد که نه ثواب داده می شود و لذا هم در روایات هست که هم تو اجر می بری هم پدرت، آن تو اجر می بری در این که عمل مال خودش است، پدرش اجر می برد در این که تنزیل ثواب شده است.

پس بنابراین در امر حقیقی قصد نمی خواهد یعنی چون اعتباری نیست، در نیابت قصد می خواهد مثلا زیارت حضرت رضا می کند از طرف خودم، طرف خودم دیگه قصد نمی خواهد، هر عملی را که شما انجام دادید وجود حقیقیش این است منسوب به فاعل است، این قاعده کلی است، این قصد نمی خواهد، بگوید این عمل مال من، نماز شب می خواهم برای خودم، حرم می روم برای خودم، این برای خودم نمی خواهد. طبیعتا هر عملی مال عامل است، طبیعتا. اگر شما آمدید برای غیر قرار دادید اعتبار است. اعتبار مال این است.

آن وقت ما توضیحاتی را دیروز هم عرض کردیم بحث اعتباریات به این معنایی که ما گفتیم بسیار واسع است چون ان شا الله عرض خواهیم کرد مرحوم آقای طباطبائی بیشتر بحث ادراکات اعتباری را روی اعتبارات ادبی برده، مجاز و کنایه و استعاره و این جور چیز ها و من بعد از این ان شا الله، حالا فقط زمینه اش که اصولا بشر در زندگیش این طوری بوده، اختصاص به این حرف ها هم ندارد. اصولا همیشه در زندگی بشر یک امر واقعی و حقیقی بوده و بشر روی خصلت خاصی که حالا دیگه آن احتیاج به بحث های انسان شناسی دارد می آمده یک چیز هایی را که واقعی نیست این را هم به جنب آن درست می کرده، مثلا اگر تاریخ می نوشته اساطیر هم می نوشته. اگر یک وجود تاریخی و حقیقی برای کسی تصور می کرد وجود های اسطوره ای هم در زندگی بشر بود. اگر استعمال حقیقی در زندگی انسان بود استعمال مجاز و کنایه هم بود. اگر اراده تکوینی در انسان بود اراده تشریعی هم در انسان بود، این طبیعت

انسان است. یکی از آن ها هم به قول ایشان معامله عقدیه است، چون عقد یک رابطه اجتماعی است این رابطه اجتماعی را با اعتباریات درست کردند چون اگر این رابطه اجتماعی نباشد افراد تک تک می مانند، کانه در غار زندگی کرده. این رابطه اجتماعی نکاتی دارد یکیش الفاظ است، نکاتی دارد یکیش عقود و قرارداد هاست، این عقود و قرارداد ها جامعه بشری را شکل می دهند و اصولا نکته، مثلا این جامعه بشری بر اثر الفاظ رشد جامعه بشری. من همیشه یک اصطلاحی داشتم در هر جامعه ای که معانی اسمی زیاد باشد قاعدتا صنعت و تمدن جلو است چون هِی درست می کنند، ابداع می کنند، کشف می کنند و به ازای آن لفظ قرار می دهند. در هر جامعه ای که معانی حرفیه زیاد باشد طبیعتا تفکرات فلسفی و عرفانی قوی است چون در معانی حرفیه است که این ریزه کاری ها و حیثیات را می بینند. آن ریزه کاری ها را در معانی حرفیه، و لذا معانی حرفیه به یک معنایی خیلی شریف اند، اشرف اند از معانی اسمیه و مجتمعاتی هستند که شاید معانی حرفیه شان صد تا بیشتر نباشد، فرض کنید در جنگل زندگی کرده، بالا پایین، چپ و راست، بیش از این نمی فهمد، این لفظ چون یک پدیده فقط صرف اعتباری صرف نیست، یک زمینه های دیگه دارد که جایش این جا نیست این ها می آید تاثیرگذار می شود.

الان مثلا مباحث عقود، شکل عقود، الان عرض کردم جامعه بشری پیشرفت کرده این ها پیشنهادشان این است که برای ارتباطی که جامعه روز پیدا کرده ما بیاییم عقود رضائی را توسعه بدهیم چون نمی توانیم با عقود شکلی، روزانه میلیون ها و میلیارد ها قرارداد بسته می شود مخصوصا عقود و قرارداد های بین المللی، اصطلاحات مختلف، تعهد ها، این ها را زیاد کردند، بهترین راهش این است که ما باب عقود رضائی را باز بکنیم، با شکلی مشکل برخورد می کنیم. حالا به خلاف نظر بنده که بیشتر با همان شکلی درستش بکنیم. با رضائی مشکل برخورد می کنیم.

پس این که ایشان فرمود معانی طلبیه، معانی معامليه، معلوم شد که باب اعتبار بلکه اصولا این تصرف انسان که از هیچی چیزی درست می کند اختصاص ندارد، اساطیر همین طور است، مجاز که ایشان مرحوم آقای طباطبائی دارد همین طور است، اعتبارات قانونی همین طور است، نذور، عقود، شرائط، قرارداد ها تمام در این دائره قرار می گیرند و طبعا هدف اصلی ای که علما هم در طول

تاریخ چه متدینین و چه غیر متدینین، به این اعتبارات سر و سامان بدهند. این اعتبارات را از امور متاصل جدا بکنند، یک چیز را تاریخ بگویند یک چیز را اسطوره بگویند، یک چیز را حقیقت بگویند یک چیز را مجاز بگویند، یک چیز را امر حقیقی بدانند یک چیز را امر اعتباری بدانند، این هدف این بوده اصلا چون این امور اعتباری به این معنایی که من عرض کردم که شما بیایید روی هیچی درست بکنید، هیچی ای نیست، اسطوره هیچی نیست، گاهی اوقات اگر دقت بکنید در یک جامعه اسطوره ها بیشتر تاثیر می گذارند تا تاریخش، ممکن است تاریخش خیلی روشن نباشد اما اسطوره در آن جامعه زیاد باشد، آن بهتر می تواند جامعه را به تحریک در بیاورد، این همین بحثی است که ما امروز یک قسمتش اعتبارات است چون مرحوم آقای طباطبائی هم قدس الله سرّه از این دائره عامی که من عرض کردم وارد نشدند و ما هم بنا نیست وارد بشویم چون از بحث بالکل خارج می شویم، فقط من یک اشاره ای عرض کردم که ذهن باز بشود.

یکیش هم خواب و بیداری است، شما در بیداری واقعیات را می بینید اما در خواب عالم خیال است، یکیش همین که الان متعارف شده کارتون درست می کنند، این کارتون اصولا برای این است چون با کارتون می آیند چیز هایی که خیالی است، واقعیت ندارد، مرده می شود، زنده می شود فلان، این هدف بشر این است یعنی این بشر دائما، این را برای این جهت درست می کنند، در امور واقعی نیست، این را من عرض کردم اجمالا، این زیر بنا را باید خودتان فکر بکنید، چون آقای طباطبائی هم ندارد، علمای ما به این توسعه ذهنی که در مباحث انسان شناسی مطرح می شود مطرح نکردند، این خودش یک بحث کلی است و این ها باید تحلیل بشود.

ما یک تحلیلی که همه این ها را جمع بکند داریم، بحث سر این است، خواب و بیداری، اسطوره و تاریخ، حقیقت و مجاز، امر حقیقی و اعتباری، اعتبارات شخصی و قانونی، امور حقیقی، اعتبارات بین المللی إلی آخره، این ها تمام یک مجموعه ای است که در زندگی بشر هست و شاید یکی از عوامل اصلی، یعنی شما می دانید بعضی از قضایایی که امروز به صورت علمی است مخصوصا یک نویسنده معروف کتاب هایی دارد، داستان های علمی تخیلی به قول خودش مثلا رفتن به کره ماه در وقتی که اصلا صحبت این حرف ها نبود، تازه او یک توپی درست می کند، یک شخصی تو آن می رود و تا نزدیک کره ماه می رود، البته وارد کره ماه نمی شود بر

می گردد. نمی خواهم اسم کتاب را ببرم. یک شرحی است، این داستان های تخیلی گاه گاهی زیر بنای علم هم می شود. یک ارزش های خاصی هم به لحاظ انسان شناسی دارند و ادراکات بشری که فعلا نمی خواهیم وارد آن بحث بشویم آن دیگه جای خودش.

و منه علم أن لفظ البیع مثلا کما أنه غیر موضوع لمقام السبب و هو التملیک الانشائی

این را اصطلاحا مقام سبب گرفتند، البته گاهی ازش تملیک انشائی فهمیده می شود اما می خواهد بگوید لفظ بیع اعم است، حالا من بعد توضیح عرض میکنم

کذلک غیر موضوع للتملیک بالحمل الشائع، الذی حقیقته عین وجوده الاعتباری

یعنی نقل و انتقال، تملک

و هو مقام المسبب

البته این که لفظ بیع گاهی ناظر به مقام سبب است و گاهی ناظر به مقام مسبب این مطلب درستی است و این بیشترین بحثش را علمای اصول ما در کجا بحث کردند؟ بیشترین بحثش را در بحث نهی در معاملات آورده است که اگر در یک معامله ای نهی آمد آیا معامله به معنای سببی اراده شده یا به معنای مسببی، آن جا بیشتر بحث ها را آوردند، حالا ایشان هم در این جا اشاره ای فرمودند. اگر آقایان حال داشتند باز بخواهیم بگوییم خیلی طول می کشد، در آن جا بشتر متعرض این شدند که اگر نهی به سبب بخورد یک معنا دارد، نهی به مسبب بخورد معنای دیگری دارد.

و هو مقام المسبب و هو الفعل التولیدی من الفعل الانشائی و التسبیبی

البته این ها نظرشان این است که مسبب به عنوان فعل تولیدی است لکن فعل تولیدیش به اصطلاح به سبب می خورد، فعل تسبیبیش به مسبب، یعنی شما بعت اشتریت را می گویید، با بعت اشتریت انتقال و تملک پیدا می شود. اصطلاحا تملک و انتقال را فعل تسبیبی می دانند چون مستقیم ایجاد نمی کند، نسبتش مثل انداختن ورقه در آتش است، انداختن ورقه در آتش را فعل تولیدی می گویند چون شما انجام می دهید. احراق ورقه را فعل تسبیبی می گویند چون آتش انجام می دهد، شما یک ورقه ای را که در آتش می

اندازید آتش می سوزاند، به فعل شما تولیدی می گویند که القا الورقة باشد، به عمل آتش هم فعل تسبیبی می گویند یعنی عملش را وقتی به شما نسبت می دهند، می گویند شما ورقه را سوزاندید، در حقیقت شما نسوزاندید، آتش سوزاند، ایشان می خواهد همان تسبیبی و تولیدی که آن جاست این جا بگوید، این را اگر ایشان اصطلاحات فلسفی را بکار نمی بردند به نظرم از این اشتباهات خارج می شدند.

حالا به هر حال آخرش هم ایشان یک چیزی فرمودند ما آن جا عرض میکنم

و هو الفعل التولیدی من الفعل الانشائی، فعل انشائی یعنی بعت اشتریت، و التسبیبی

الذی یتسبب إلیه بالانشائی

با تولیدی به انشائی می رسد

للبرهان المتقدم

به خاطر آن برهانی که گذشت، آن که برهان نبود، همین جور ادعا بود

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین